

ممثلین آئین حضرت ربّ البریه در بلدان و ممالک شرقیه اعضای مجلّله محافل مقدّسه روحانیّه علیهم آلف التّحیّه و الثّناء طرّا ملاحظه نمایند

یا أَمْنَاءَ الرَّحْمَنِ بَيْنَ خَلِيقَتِهِ وَ صِفَوْتِهِ فِي بَرِّيَّتِهِ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبَّنَا الْمُقَدَّرُ
الْمُتَجَبَّرُ الْمُتَبَاهِي الْبَهِيُّ الْأَبْهَى بِمَا كَشَفَ بَرَقَ السَّتْرِ عَنْ وَجْهِ شَرِيعَتِهِ السَّمْحَاءِ وَ
أَفَاضَ عَلَى أَهْلِ الْبَهَاءِ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا بِفَيُوضَاتِهِ الْمُتَتَابِعَةِ مِنَ الرَّفْرِفِ
الْأَسْمَى وَ أَظْهَرَ مِنْ خَفِيَّاتِ سِرِّهِ الْأَكْثَمِ الْأَخْفَى مَا عَجَزَتْ عَنْ عِرْفَانِهِ إِدْرَاكَاتُ
الْعَارِفِينَ لَهُ الْعِزَّةُ وَ السَّنَاءُ وَ لَهُ الرَّفْعَةُ وَ الضِّيَاءُ وَ لَهُ الْعِظَمَةُ وَ الْكِبَرِيَاءُ بِمَا أَظْهَرَ
بِدَائِعِ وَعْدِهِ وَ وَفَى بِمِيثَاقِهِ وَ أَنْارَ قُلُوبَ أَصْفِيَائِهِ وَ رَفَعَ شَأْنَ أَوْدَائِهِ وَ أَمْنَائِهِ بَيْنَ
الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ "لَنْ يَمْنَعَهُ شَيْءٌ عَنْ حُكُومَتِهِ وَ لَنْ يَصُدَّهُ أَمْرٌ عَنْ سُلْطَانِهِ وَ إِنَّهُ
لَهُوَ الْفَرْدُ الْعَلِيُّ الْعَالِي الْعَظِيمُ".

أَيُّهَا الْمَتَمَسِّكُونَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى حَمْدُ بِي قِيَّاسِ أَيْزِدِ مُتَعَالٍ رَا شَايِسْتَهُ وَ سَزَا كَه
دَر اَيْن رُوز فِيرُوز وَ عِيدِ نُورُوز كِه جِهَانِ تَرَابِي حَلَّهْ مُوَهَّبَتِ دَر بَرْنُمُودِه وَ بَحْلِيَهْ
حَيَاتِ جَدِيدِ مَزَيْنِ گُشْتِه تَأْثِيرَاتِ حِيرَتِ بَخْشِ جُلُوهْ رَبِيعِ آلْهِي نِيَزِ دَر كُلِّ آفَاقِ بِأَشَدِّ
اِشْرَاقِ ظَاهِرِ وَ بَاهِرِ وَ نَفَحَاتِ مَسْكِيَّهْ اَشِ از مِهَبِّ رِيَاضِ قُلُوبِ سَتَايِنْدِگَانِ اِسْمِ
اعْظَمِ دَر اَكْثَرِ بِلَادَانِ سَاطِعِ وَ مُتَضَوِّعِ بَرْدِ قَارِسِ شَتَا بَرطَرَفِ گُشْتِ وَ اَشَعَّهْ
سَاطِعَهْ تَأْيِيدِ از مَرْكَزِ اَنْوَارِ بَرِ جَمْعِ اَهْلِ بَهَاءِ بَتَايِيدِ. اَرِيَّاحِ لَوَاقِحِ كِه دَر مَدَّتِ
هَشْتَادِ سَالِ مَنِبْتِ شَجَرَهْ مُبَارَكِهْ رَا مِنْ جَمِيعِ الْجِهَاتِ احَاطَهْ نُمُودِه بُوْدِ بَتَقْدِيرِ رَبِّ

قدیر تسکین یافت و سورت طغیان و طوفان انقلابش فرو نشست. غیوم کثیفهٔ هموم و کروب لا تعدّ و لا تحصی از افق آن صقع جلیل دفعهٔ واحده متلاشی شد و دلبر آمال بدر منیر سعادت ابدیه از پس حجابات غلیظه اشراق بر ساکنین فلک بها کرد. ظلمت تعدّیات و تجاوزات که از هیاکل بغضیه و نفوس منعیّه سنین متوالیه بر حزب مظلوم وارد بوسائل غیبیه زائل گشت و شجرهء خبیثهٔ ظلم و نفاق به نیروی ملوک آفاق از بیخ و بن برافتاد نهال امید اهل بها در مزرعهٔ جهان انبات نمود و از ریزش باران جفا سقایت گشت. سیل جارف بلیّات متنوّعه را در این سنین عدیده یک یک مقاومت نمود و از ریح عقیم و برد زمهریر مأمون و مصون بماند. از زوبعهٔ امتحان متزلزل نگشت و از تند باد غضب و جفای اهریمنان مقطوع و مستأصل نشد. بر نشو و نما بیفزود و از هبوب نسّمات دلکش ربیع موعود آن نهال نورستهٔ الهی ببرگ و شکوفه‌های گوناگون تزیین یافت اغصان رفیعهِ منیعهِاش در اقصی ممالک غربیه و اقطار شمالیه سایه بیفکند و از حفیف اوراق و اهتزاز افنانش ولوله‌ای محیر العقول در اعلی المقامات بینداخت.

تعالی تعالی هذه الشجرة المرفوعة المنبئة فی بحبوة الفردوس. قد علت و اخضرت و تورّقت و ذاعت و شاعت صيتها بین العالمین أحسب الذین اتّخذوا هذا الأمر هُزوءاً بأنّ افول کوکب الميثاق فرّق جمعنا و شتّت شملنا و اضلّ سبيلنا و اضاع آمالنا أزعّموا بأنّ هذه الدّوحة الإلهيّة و السّدرة الازليّة قد انقعدت و اغصانها قد يبست و اوراقها قد انتثرت و زفيرها قد خمدت و حياتها قد انعدمت و بطلان

امرها قد تحققت. لا فو ربّ العماء. سوف تنفتح ازهارها و تتضوّع عبیرها و تنضج
اثمارها و تنشعب فروعها و تمتدّ ظلّها علی من علی الارض اجمعین.

سبحان صانعها و واضعها و مغرسها و منبتها و الحافظ علی کیانها و
الناشر لآثارها له القدرة من قبل و من بعد و انه لعلی کلّ شیء قدير.

ای آشفته‌گان جمال ذوالجلال. یوم یوم اشراق انوار است و دور دور ظهور و
بروز تجلیات سلطنت حیّ لایزال. هر چند جهان منقلب و جهانیان در غمرات بلایا
و متاعب مستغرق ولی هزار شکر حضرت بدیع الأوصاف را که با وجود موانع
عديده و انقلابات ملکّیه و امتحانات متتابعه و فقدان وسائل ظاهره آئین نازنین اسم
اعظم روح الوجود لعظمته الفداء یوماً فیوماً در اتّساع و شعله‌ فروزنده‌اش آناً فاناً
در ارتفاع. صیتش در اقالیم عالم منتشر و پرچم عزّت و استقلالش بر اعلی
المقامات مرتفع و متموّج. روح مقدّسش در عروق و شریان شعوب متمدّنه راقیه
نبّاض و از ولوله‌ آهنگ دلربایش ارواح مؤمنین در طرب و اهتزاز.

نام جهان آرایش در السن و افواه اعظم امم از قریب وبعید و وضیع و
شریف متداول و بمبادی قیّمه‌ سامیه‌اش قلوب صافیّه‌ مجرّده‌ای در قطعات خمسّه‌
عالم متوجّه و متمایل. بنیان متین معبد عظیم الشّأنش در قطب آمریک دراین
بحران اعظم علم برافراخته و گنبد رفیعش بر ابنیه‌ شاهقه‌ آن قطر جلیل سایه

افکنده. ولولهٔ بیت اعظمش در خطّهٔ عراق زلزله بآرکان دولت و ملت انداخته و در مقامات رسمیّه در قلوب زمامداران اقالیم غربیهٔ ربیّی شدید و اضطرابی جدید تولید نموده. رافعان لوایش در بسیط غبراء بعزمی آهنین به ایفای وظائف موکولهٔ مفروضهٔ خویش مشغول و به تشیید روابط روحانیّه و استحکام مؤسّسات امریه و ترویج مصالح هیئت اجتماعیّه و تنفیذ احکام منصوصهٔ الهیه و تهیهٔ مقدّمات مشروعات عظیمهٔ جلیلهٔ آینده مألوف و مأنوس. اسرار مکنونه‌اش که در خطّهٔ ایران در پس سبحات غلّ و بغضاء سنین متوالیه مستور بمساعی جلیلهٔ جند اهل بها در آن موطن اعلی ظاهر و پدیدار گشت و عروس آمال دیرینهٔ آن ستمدیدگان رغماً لکلّ آفاک حسود نقاب از رخ بیفکند. ناموس اکبرش بهمت مبارزان دلیر در ممالک فرنگ حجاب ستر بدرید و منصوصات کتاب اقدسش مشهور و مرکوز ذهن اولوالالباب شد. غبار ظلم اهل شرور بنشست و سدّ متین شبهات مرتفع گردید. حجاب غلیظ ترّهات و اراجیف مکذّبین و مبطلین امر بها برخاست و حبائل تسویف و انکار اهل ادبار به سر پنجهٔ قدرت منقصم شد. مقامات مقدّسه‌اش در ارض نوراء و بقعهٔ بیضاء مطمح نظر و مزار و نزهتگاه فرق و طوائف متنوّعهٔ متباینه گردید و در انظار ولّاء امور از معابد مشروعه و معاهد مستقلّهٔ دینیّهٔ معتبره محسوب و موصوف گشت. قصر مبارکش پس از چهل سال انتظار از تسلّط اهل فتور برهید و چون لؤلؤ لالا زینت بخش مرج عکا شد. قوائم و دعائم دیوان عدل اعظمش بیمین قدرت در اقالیم متعدّده منصوب گردید. و اصول و فروع شریعت غرّایش گوشزد اقوام و ملل از قریب و بعید گشت. تباشیر مدنیّت سرمدی الآثار

حضرت بهاء الله از افق عزت دیرینه به اراده ازلیه مالک البریه طالع شد و نوامیس و شعائر اسم اعظم باصبع اقتدار خیمه و خرگاه برافراشت. سلطه محیطه روحانیّه اش پدیدار گردید و وعود مبرمه اش تحقق یافت. علمای رسوم خصم الدّ آئین حضرت قیوم در پنجه تقلیب گرفتار و محافل مجلّه روحانیّه واضعان شرع بدیع بر سریر عزت و قدرت مکین و استوار. امت ممسوخه یحیی در أسفل درکات قنوط ساقط و نام و نشان اتباع و اشیاعش مفقود و منعدم. سردار نقض و سالار نکث در حفره ظلمانی خزیده و چون خفاش در مقابل اشراق اشعه تأیید در گوشه عزلت کور و مأیوس طپیده. از تلاطم بحر البحار فیوضات ملیک آفاق، آن محور نفاق و قطب شقاق پریشان و حیران و از مهابت فریاد ثابتان بر عهد و میثاق نالان و هراسان له الغلبة و الهیمنة و الاستقلال لا رادّ لأمره و لا مبدل لکلماته و لا مفرّ من قضائه و تقدیره. هذا ما وعدنا به مولانا فی السّرّ و الأجهار من فمه الدّرّی الطّاهر الصّادق البدیع. قوله عزّ بیانه:

"سینکشف القناع بأذن الله عن وجه الأمر و یسطع هذا الشّعاع فی آفاق البلاد و یعلوّ معالم الدّین و تخفق رایات ربّکم المجدید علی الصّرح المشید و یتزلزل بنیان الشّبّهات و ینشقّ حجاب الظّلمات و ینفلق صبح البیّنات و یشرق بأنوار الآیات ملکوت الأرض و السّموات. اذاً ترون اعلام الأحزاب منکوسةً و وجوه الاعداء ممسوخةً و احکام رؤساء السّوء منسوخةً و المؤمنون فی فرح العظیم و المکذّبون فی خسران مبین".

ای برادران و خواهران روحانی چه مقدار عظیم است امر الهی و چه شدید است سیاط قهر آن محتسب حقیقی. فرخنده نفسی که در ظلّ ظلیلش محشور و مستظلّ گشت و خجسته قلبی که از شعثات انوارش مستمدّ و مستفیض شد. وای بر نفسی که از الواح نصحیه قلم اعلی و نعماء و آلاء این دور امنع ابهی رو بتافت و میثاق غلیظ حی لا یموت را واهی و موهون بشمرد و تطوّرات و تقلّبات لازمه این امر خطیر را میزان بطلان و علامت نقصان و انقراض آئین لایزال ایزد متعال بینداشت. امر عظیم است عظیم و حوادثش بس خطیر و جسیم صرصر امتحانش شدید است و صراطش احدّ از سیف حدید جز جبال بازخه و اطواد شامخه مقاومت ریح عقیم نتواند و جز اقدام ثابته مستقیمه از این منهج قویم نگذرد. شعله انقلابش شرر بار است و صاعقه قهرش اشدّ از لهیب نار. النَّاسُ هَلَكَاءُ إِلَّا الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنُونَ هَلَكَاءُ إِلَّا الْمُتَحَنُّونَ وَ الْمُتَحَنُّونَ هَلَكَاءُ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ وَ الْمُخْلِصُونَ فِي خَطَرٍ عَظِيمٍ.

ای یاران ممتحن جمال ابهی و یاوران برگزیده حضرت عبدالبهاء اگر چه شئونات و حوادث این امر خطیر مهیج و مخیف است و انقلاباتش عجیب و مهیب ولکن شمس حقیقت که از ذروه علیین بر گروه ثابتین لا ینقطع مشرق پرتوش بینهایت شدید است و تأثیراتش در حقائق ممکنات بغایت عظیم. در لوحی از الواح لسان عظمت باین بیان ناطق. قوله جلّ بیانه: "قد کنز فی هذا الغلام من

لحن لو يظهر اقلّ من سمّ الإبرة لتندكّ الجبال و تصفرّ الأوراق و تسقط الأثمار من الأشجار و تخرّ الانقان و توجهّ الوجوه لهذا الملك الذي تجده على هيكل النار في هيئة النور و مرّة تشهده على هيئة الأمواج في هذا البحر المّواج و مرّة تشهده كالشجرة التي اصلها ثابت في ارض الكبرياء و ارتفعت اغصانها ثم افنانها الى مقام الذي صعد عن وراء عرش عظيم" و در مقامی دیگر می‌فرماید: "چقدر از لئالی بیشمار که ناسفته در صدف قلب مانده و چه مقدار حوریّات معانی که در غرفه‌های حکمت مستور گشته که احدی مسّ آنها ننموده. لم يطمئنّ إِنْس قبلهم و لا جانّ".

قوای جهان مقاومت فیض مدرار نتواند و آشوب و غوغای جهانیان تابش انوار را مانع و حائل نگردد بلکه هر قدر آئین مقدّس بر شهرت و اتّساع بیفزاید و صیحهٔ پیروانش بلندتر گردد و ابّهت و سطوتش در انجمن عالم بیشتر جلوه نماید، انقلاباتش هائل‌تر و جوش و خروشش عظیم‌تر و فریاد و فغان اعدایش مرتفع‌تر و زفیر افتتانش شدیدتر شود و هر قدر طوفان انقلاب و غلیان غلّ و بغضا در قلوب مشرکین تزايد جوید و صولت هجوم احزاب و قبائل بر جند آلهی شدّت نماید اشعهٔ تأیید بر اشراق بیفزاید و بدایع قدرت قدیمه و لطائف حکمت آلهیه و ظهورات غلبه و قهاریت کلمهٔ نافذمهٔ جامعه بر مدّعیان مکشوف‌تر و واضح‌تر گردد. "سنّة الله التي قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبديلاً".

ای حامیان حصن حصین الهی نظری بگذشته این امر عظیم اندازید و در حوادث دوره اولیّه این قرن مشعشع الهی تفکر نمائید و مراحل پیموده را یک یک بیاد آرید. لعلکم بمواقع امره تطلعون و من آیات قدرته تتذکرون و فی آفاق علمه تتقرسون ظلمی نماند که بر اصل شجره نابتّه الهیه وارد نگشت و طعنی نماند که از نفوس واهیه ساهیه سافله بر پیروان امر حضرت رب البریه متوجه نگردید. از بدو طلوعش از آن اقلیم پر بلا آن نجم بازغ هدی طلعت اعلی روح الوجود لمظلومیّه الفداء در خلف حجابات محن و رزایای لا تعدّ و لا تحصی محجوب و روی چون مه تابانش در خسوف حسد و بغضا مخسوف و مقنوع. سهام مفتترین و طعن مشرکین و دسائس مغلین آن هیکل الطف اعزّ اعلی را آنی فارغ و آسوده نگذاشت و از اجرای نوایا و مقاصد مقدّسه اش ظاهراً مانع و حائل شد. ایّام پر طلاطم حیاتش بپایان رسید و در انظار محتجبین، آمال دیرینه اش در عرصه شهود جلوه ننمود. کوتاه نظرانی چند که بظواهر امور ناظر و از حقیقت کلیّه محیطه فائضه که در هویت امر الهی مکنون و مندمج است غافل در آن ایّام چنان انگاشتند که هر قدمی که آن محیی رمم در سبیل اعلای امر اعظمش در ایّام حیاتش برداشت اثر و ثمری جز یأس و حرمان و پشیمانی و خذلان نبخشید. قائم موعود بزعم آن قوم جحود ولوله ای در جوار بیت الحرام نینداخت و جم غفیری را از سگان حجاز مفتون امرش ننمود. پیام مبین را که در مگّه مکرمه بطلعت قدوسی رسول امینش بسپرد شریف مغرور اجابت نکرد و در زاویه نسیان انداخت و از حقیقت مطلب مستفسر نشد. غوغای عوام آن مظهر ربّ الأنام را پس از

زیارت حرمین از سفر عتبات و زیارت کوفه منصرف نمود و از اعلان آئینش علی رؤوس الأشهاد باز داشت و در قلوب عده‌ای از اصحاب که مترصد ظهور آثار وعد الهی بودند تولید تردید و ارتیاب بنمود. تعلیمات و دستورات کافیۀ وافیه که خود بنفسه بحروفات خویش در مدینۀ شیراز در سنۀ ستّین تلقین و ابلاغ نمود اکثرش انجام نیافت و از شدّت هیجان امتحان و هجمات عنیفۀ اهل شرک و عدوان اثر و ثمری نبخشید. ناشر لواء اقدسش که خود از بین نخبۀ اصحابش برانگیخت و به تبشیر آئین رحمان در ممالک عثمانیان مأمور ساخت در اوّلین وهله اسیر بند ستمکار گشت و در دیار غربت جام شهادت بکمال مظلومیّت بنوشید. شیخ هندی که بامر مظهر رحمن در سنۀ اوّل ظهور به اقلیم هندوستان رهسپار گشت پس از تحمّل متاعب بیکران نفسی را جز سیّدی ضریر در آن سامان مستعدّ اقبال و اذعان نیافت و عاقبة الامر آن سیّد جدید الإقبال در لرستان طعمۀ شمشیر به امر حاکم غدار گشت معتمد مقتدر که بکمال فتوّت و شجاعت و ثبوت و استقامت بر خدمت و حمایت آن مظهر ربوبیّت قیام نموده بود و جز خضوع و تسلیم مرکز سلطنت تلقاء سریر سلطان احدیّت آمال و آرزویی نداشت دفعۀّ واحده هدف تیر قضا گشت و مخدوم جلیل خود را در قبضۀ گرگین پر کین بگذاشت. وزیر بی‌تدبیر خبردار شد و فریاد و فغان برآورد و به انواع حیل از ورود آن ذات مقدّس بعاصمۀ مملکت و وفودش در بساط سلطنت که نفس مظهر عبودیّت از شهریار عادل تمنا و مسألت نموده بود مانع شد. آن محور نفاق کمر ظلم ببست و همّت بگماشت و آرام نگرفت تا آنکه محبوب آفاق را بظلمی مبین در

قلعه‌ای از قلاع آن سرزمین مسکن و مأوی داد و در اُبعد نقطه‌ای از قلل آذربایجان محصور و مسجون نمود.

در توقیعی از توقیعاتِ آن طلعت نَوّار که بافتخار سلطان ایران در آن زندان نازل این کلمات درّیات مدوّن و مسطور "الا اَنّی انا رکن من کلمة الاولى الّتی من عرفها عرف کلّ حقّ و یدخل فی کلّ خیر و من جهلها جهل کلّ حقّ و یدخل فی کلّ شرّ ... قد جعل کلّ خیر احاط به علمه فی طاعتی و کلّ نار یحسیها کتابه فی معصیتی ... قد جعل الله کلّ مفاتیح الرّضوان فی یمینی و کلّ مفاتیح النّیران فی شمالی ... انا النّقطة الّتی ذوّت بها من ذوّت و اَنّی انا وجه الله الّذی لایموت و نوره الّذی لا یفوت. من عرفنی ورائه الیقین و کلّ خیر و من جهلنی ورائه السّجّین و کلّ شرّ ... قسم بسید اکبر اگر بدانی در چه محلّ ساکن هستم اوّل کسی که بر من رحم خواهد کرد حضرتت می‌بود. در وسط کوهی قلعه‌ایست در آن قلعه از مرحمت آن حضرت ساکن و اهل آن منحصر است بدو نفر مستحفظ و چهار سگ. حال تصوّر فرما چه می‌گذرد الحمد لله کما هو اهل و مستحقّه ... قسم بحقّ الله که آنکسی که راضی باین نوع سلوک با من شده اگر بداند با چه کسی است هرگز فرحناک نشود. الا اخبرک بسرّ الأمر کأنّهُ احبس کلّ النّبیین و الصّدّیقین و الوصّیین ... در این جبل فرد مانده‌ام و بموقفی آمده‌ام که احدی از اوّلین مبتلا نشده و احدی هم از مذنبین متحمّل نشده. فحمدًا له ثمّ حمداً لا حزن لی لأتّی فی

رضاء مولائی و ربّی و کائنّی فی الفردوس متلذذ بذکر الله الاکبر و انّ ذلک من فضل الله علیّ والله ذو الفوز الکبیر".

طولی نکشید که در مشرق ایران حادثهٔ مولمهٔ مازندران وقوع یافت و شرر بدودمان جند رحمن زد. شعلهٔ فروزنده‌اش بعنان آسمان متواصل گشت و در زندان آذربایجان این خبر دهشت اثر بر تأثرات و احزان بی‌پایان آن محبوب امکان بیفزود. نقطهٔ آخری طلعهٔ قدّوسی طعمهٔ شمشیر سعید شقی شد و حسین بشروئی هدف تیر سردار تبه کار گشت. اعوان و انصارش بعضی قتل و جریح و برخی در دست ظالمان اسیر و جمعی متشتت بی‌معین و مجیر. عالم تحریر وحید فریدش در واقعهٔ نیریز با عده‌ای از نخبهٔ اصحابش شربت شهادت بنوشید و جسد مطهر حجت اکبرش در محاصرهٔ زنجان معرض تعدّیات و تجاوزات دشمن بی‌امان گشت. اعمدهٔ آئین گرانبهایش در این مخاطرات عجیبه و حوادث غریبه یک یک از پا برافتاد و بر گروه پیروانش در کلّ اطراف و اکناف مملکت امطار بلیّات از سحاب قضا پی در پی ببارید. در بحبوحهٔ انقلاب، امیر کبیر که بر مسند صدارت جالس در فکر قلع و قمع اصل شجرهٔ آلّهیه بیفتاد و حکم مبرم شهادت آن مظلوم یکتا را در مدینهٔ تبریز صادر کرد. آن هیکل نازنین را در هوا بیاویخت و سینهٔ مطهر را برصا ص اولو البغضاء مشبک نمود. در این گرد باد بلا انقلابی اعظم در عاصمهٔ مملکت رخ بنمود و بر اثر حادثهٔ رمی شاه بقایای فئهٔ مؤمنین را در آن سرزمین اسیر و دستگیر کرد. آتش نمرودی برافروخت و طاهرهٔ زکیّهٔ مشتعلهٔ

ثابته بیگناه را زهر جفا بچشانید. کاتب وحی را که حامل و حافظ اسرار الهی بود در قعر زندان بینداخت و عاقبة الامر بدست جلّاد سفاک بی‌باک بسپرد. نیر آفاق یگانه امید و منقذ آن جمع بینوا را چهار ماه در حفره ظلمانی در مقرّ سارقان و قاتلان مسکن و مأوی داد و بر عنق مطهر ثقل فادح سلاسل و اغلال بنهاد. بمشارکت در این امر فضیح و عمل شنیع متهم نمود و عاقبة الامر بدیار غربت منفی ساخت. حال ملاحظه نمائید که چه هیجان و انقلابی و شورش و اضطرابی ید تقدیر بحکمت کبرایش در سنین اولیّه کور بدیّش احداث فرمود و چه وحشت و دهشتی حضرت مقلب القلوب در صدور پیروانش بیفکند. سلطان مغرور ایران که در آن ایام بر اریکهء ظلم جالس و بر نوائب و مصائب مستولیه بر حزب مظلوم واقف و مطلع بزعم باطل خویش چنین تصوّر نموده که بسیف شاهرش شجره لا شرقیه و لا غربیه را از ریشه برانداخت و فئه قلیله مقهوره را رسوای خاص و عام بنمود. روح آزادش را بسر پنجه اقتدار از جریان و سریان در عروق و شریان جهان مانع گشت و یگانه امید پیروانش را بقوه تدبیر از وطن مألوف بکمال یأس و ذلت اخراج کرد. غافل از آنکه آن رجفه کبری و زندان پر بلا نتیجه اش ظهور تباشیر اولیّه عصر اعظم ابهی شد و آن حفره تنگ و تاریک معرض تجلی اشعه ساطعه الهامات غیبیه الهیه گشت. نسائم سبحان بر مظلوم عالمیان در آن زندان از مهبّ عنایت بوزید و اریاح مشیت رحمن بر آن مقام ظلمانی مرور نمود. جمال ابهی موعود نقطه اولی نقاب از رخ بیفکند و جبرئیل امین با بشارت کبری بین جُدران آن سجن مظلّم نزول یافت. اشعه ساطعه ظهور

چون برق خاطف بر صدر منورش بتابید و ورقاء روح الامین در آن قلب ممرّد ندا در داد: الا الا قد ظهر سرّ الأمر و ظهر عن خلف الحجاب من بشرّ به النّقطة البیان و عن ورائه كلّ النّبیین و المرسلین.

در رسالهٔ ابن ذئب قلم اعلیٰ بنفسه المهيمنة على الأشياء شهادت داده و به این امر خطیر به احلی البیان اشاره فرموده. قوله جلّ بیانه: "و بعد از توجّه حکایت حضرت سلطان ایّده الله تبارک و تعالیٰ واقع و در آن ایّام امور منقلب و نار غضب مشتعل. جمعی را اخذ نمودند. از جمله این مظلوم را. لعمر الله ابدأً داخل آن امر منکر نبودیم و در مجالس تحقیق هم عدم تقصیر ثابت معذک ما را اخذ نمودند و از نیاوران که در آن ایّام مقرّ سلطنت بوده سربرهنه و پای برهنه پیاده با زنجیر بسجن طهران بردند چه که یک ظالمی سواره همراه کلاه از سر برداشت و بسرعت تمام با جمعی از میر غضبان و فراشان ما را بردند و چهار شهر در مقامی که شبه و مثل نداشت مقرّ معین نمودند. اما سجن که محلّ مظلوم و مظلومان بوده فی الحقیقه دخمهء تتگ و تاریک از آن افضل بوده و چون وارد حبس شدیم بعد از ورود ما را داخل دالانی ظلمانی نمودند. از آنجا از سه پلهء سراشیب گذشتیم و بمقرّی که معین نموده بودند رسیدیم. اما محلّ تاریک و معاشر قریب صد و پنجاه نفس از سارقین اموال و قاتلین نفوس و قاطعین طرق بوده مع این جمعیت، محلّ منفذ نداشت جز طریقی که وارد شدیم. اقلام از وصفش عاجز و روائح منتتهاش خارج از بیان و آن جمع اکثری بی لباس و فراش. الله یعلم ما

ورد علینا فی ذاک المقام الانتن الأظلم. و در ایّام و لیالی در سجن مذکور در اعمال و احوال حزب بابی تفکّر مینمودیم که مع علوّ و سموّ و ادراک آن حزب آیا چه شده که از ایشان چنین عملی ظاهر یعنی جسارت و حرکت آن حزب نسبت بذات شاهانه. و بعد این مظلوم اراده نمود که بعد از خروج از سجن بتمام همّت در تهذیب آن نفوس قیام نماید و در شبی از شبها در عالم رؤیا از جمیع جهات این کلمه علیا اصغا شد: انا ننصرک بک و بقلمک لا تحزن عمّا ورد علیک و لا تخف اّک من الآمنین. سوف یبعث الله کنوز الأرض و هم رجال ینصرونک بک و باسمک الذی به اّحیی الله افئدة العارفین".

و در مقامی دیگر می‌فرماید "و در ایّام توقّف در سجن ارض طا اگر چه نوم از زحمت سلاسل و روائح منتنه قلیل بود ولکن بعضی از اوقات که دست میداد احساس میشد از جهت اعلای رأس چیزی بر صدر میریخت بمثابه رودخانه عظیمی که از قلّه جبل باذخ رفیعی بر ارض بریزد و بآن جهت از جمیع اعضاء آثار نار ظاهر و در آن حین لسان قرائت می‌نمود آنچه را که بر اصغاء آن احدی قادر نه".

ای برادران و خواهران روحانی اهراق دم مقدّس نتیجه‌اش انبات شقایق و سنبلات ظهور اعظم ابهی شد و غربت و اسارت و مقهوریت ظاهره جمال قدم عاقبتش استقرار عرش اسم اعظم در خطّه عراق گشت. "و الله یدعوا الی دار

السَّلام و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم. لهم دار السَّلام عند ربِّهم و هو ولیّهم بما کانوا یعملون". جمعی از بلها و سفها چنان انگاشتند که این لیل دیجور را صبح هدی در پی نه و این شام ظلمانی را آفتاب تابانی از عقب نبوده و نیست. بئس ما ظنّوا و ساء ما فعلوا. هر چند نجم درّی قائم موعود در مغرب زندان متواری گشت و فئه انصار و اشیاعش در دامگاه عصبه غرور بیفتاد و اسیر و مقتول شد ولیکن طولی نکشید که اشراقی اعظم و ظهوری اکمل و اتمّ از افق مدینه الله در انجمن بنی آدم جلوه نمود و از خلف خیام غیب صمدانی هیکلی مبعوث و مشهود گشت که چون اسرافیل حیات روح جدیدی در کالبد حزب مظلوم بدمید و امتّ مقهور مایوس متشتّت را عزیز دو جهان کرد. کریم اثم از نهیب این قیام انگشت حیرت بدندان بگرفت و شاه غدار از آثار نهضت جدیده مبهوت و حیران شد. چه مطابق است این وقوعات عجیبه و حوادث غریبه با حدیث صحیح نبوی در شأن اصحاب این ظهور که شرح آن در فتوحات مکیّه شیخ ابن العربی مذکور و مسطور است: "و یُقتلون کلّهم الاّ واحد منهم ینزل فی مرج عکاء فی المأدبة الالهیه الّتی جعلها الله مائدة للسّباع و الطّیور و الهوام".

پس از استقرار عرش مالک انام در مدینه دار السَّلام در کتاب مستطاب ایقان در وصف مشرکین این کلمات درّیات نازل: "هر چه می شنوند که این امر بدیع الّهی و حکم منیع صمدانی در اطراف ارض ظاهر شده و هر روز در علو است ناری جدید در قلوبشان مشتعل میشود و آنچه ملاحظه مینمایند از قدرت و

انقطاع و ثبوت این اصحاب که هر روز بعنایت الهی محکمتر و راسختر میشوند اضطراب تازه در نفوسشان ظاهر میگردد. در این ایام که بحمد الله سطوت الهی چنان غلبه فرموده که جرأت تکلم ندارند ... و عنقریب است که اعلام قدرت الهی را در همهء بلاد مرتفع بینی و آثار غلبه و سلطنت او را در جمیع دیار ظاهر مشاهده فرمائی."

طولی نکشید که به ارادهء غالبهء محیطهء الهیه و حکمت بالغهء صمدانیه اریاح لواقح امتحان و افتتاح مرّة اخری بوزید و اریاح منتتهء کریههء نفاق و شقاق پیروان نیّر آفاق را از کلّ اطراف احاطه نمود. صوت ناعق اعظم در ارض سرّ مرتفع شد و عجل سامری بندا آمد و اوراق نارّیه در دو خطّهء عراق و ایران منتشر نمود. حیّهء رقطاع هیکل الطف اعزّ ابهی را سمّ جفا بچشانید و بغی و فحشای اتباع و اشیاع آن خصم لدود ذیل مطهر را ملوّث ساخت. اختلافات داخله بر جرأت و جسارت ولّاء امور بیفزود و قوای دو مملکت قوی شوکت بر اضمحلال حزب الهی برخاست و حکم فصل و تبعید و نفی مؤبّد به اخب مدّن عالم از مصادر رسمیّه در مدینهء کبیره صادر شد.

سلطان ایران و مرکز دائرّه خلافت عثمانیان بالاتّفاق در قلع و قمع امر نیّر آفاق همّت بگماشتند و آهنگ انقراض و اضمحلال فئهء بی‌گناه را هر یک بأعلی النّدا بنواختند. در این بحران اعظم جمال قدم روحی لسطوته الفداء بمفاد آیهء مبارکه

"و لما اخذت الظلّمة كلّ البریّة اظهرنا نفسنا الحقّ فضلاً من لدى العزيز الحكيم" حجاب ستر را از وجه امر بالمرّه بدید و در خطابات قهریّه و الواح نصیّه و انذارات شدیده و صحائف بدیعه لمیعه منیعه سرّ اکتّم و رمز منمنم را بر ملا مکشوف کرد. ملوک و مملوک را در خاور و باختر دعوت به اعتناق آئین الهی فرمود و اصول شریعه غزّاء و شرایط سلوک در منهج بیضا را بر قریب و بعید ثابت و مدلل ساخت. انقلابات ارض سرّ نتیجه اش استقرار عرش قدم در سجن اعظم شد و حوادث فجیعه مدینه کبیره حاصلش ورود فلک بها بساحل بقعه بیضا گشت. طغیان حزب یحیی بساط نعمت بی منتهی در مرج عکا بگسترد و همزات آن سفیه بیوفا اثر و ثمرش ایصال رسالات بها بملوک و امرا گردید. خود در جزیره شیطان در حفره یأس بخزید و عاقبة الامر بأسفل درکات نیران راجع شد. سلطان سریر لاهوت بر عرش کبریا مستقرّ گردید و ماء حیوان کتاب اقدس خود را بر عالمیان مبذول فرمود. بشارات کتب مقدّسه پدیدار شد و وعود الهیّه تحقّق یافت. میقات امم منقضی گشت و بهاء کرم نمودار شد. صهیون بندا آمد و اورشلیم بنفحات یوم عظیم احیا گشت ندا از مکن ابهی بلند شد و اصبع جمال قدم کوس اعظم در آن سجن مکرم بکوبید که: "قد اتّصل نهر الأردن بالبحر الاعظم و الأبن فی الواد المقدّس ینادی لبّیک اللهم لبّیک و الطّور یطوف حول البيت و الشّجر ینادی قد اتی المقصود بمجده المنیع... قل قد جاء الأب و کمل ما وعدتم به فی ملکوت الله.... قد اخذ الاهتزاز ارض الحجاز و حرّکتها نسمة الوصال تقول یا ربّی المتعال لک الحمد بما احييتنی نفحات وصلک بعد الذی اماتنی هجرک طوبی لمن

اقبل الیک و ویل للمعرضین انار جبل الطور من اشراق الظهور و قال قد وجدت عرفک یا آله من فی السموات و الارضین تلك ارض فیها بعثنا النبیین و المرسلین قد ارتفع فیها نداء الخلیل ثم الکلیم و من بعده الابن کلّ اخبروا و بشّروا العباد بهذا النبأ العظیم و وروده فی تلك الدیار. كذلك نزل فی الالواح من لدن منزل قدیم" اینست معنی حدیث مشهور: "توقعوا الصوت یأتیکم بغتةً من قبل الشّام فیہ لكم فرج عظیم" و همچنین حدیث دیگر که می‌فرماید: "خیر المساکن یؤمنذ بیت المقدس لیأتینّ زمان علی الناس یتمنّی احدهم انه من سگانه" کهنه دوزانی چند چنان تصوّر نمودند که نفی و تبعید آن مظلوم فرید به اخرب مدن دنیا علّت انقراض آئین بها گردد و احداث شقاق و نفاق در جمع پیروان نیر آفاق نتیجه‌اش انحلال و اضمحلال امر ذوالجلال شود. افّ لهم و تعساً لهم. سراپرده این امر اعظم بقوّه بازوی آن محیی رمم در سجن اعظم عمودش بلندتر گردید و ساختش وسیعتر شد. روح حیات به اقلیم هندوستان سرایت کرد و در ممالک روس علم برافراشت به برّیه الشّام صیت امر مولی الانام برسید و براقطار مصریه، دوحه آلهیه سایه بیفکند.

و چون میقات لیلہ لایلا و غروب شمس بها از بسیط غبرا فرا رسید کرّة اخری طوفان بلا برخاست و نائره امتحان شعله‌اش بعنان آسمان رسید. ریح عقیم بر سدره آلهیه اشدّ از قبل بوزید و فتنه عمیا ظهور یافت. ناقض اکبر حجاب خود بدرد و بذر حسد و خصومت در قلوب جمعی از سست عنصران بکاشت. انقلاب اعظم احداث شد و کابوشش جمره مُحرقه در دلها بینداخت. سهام افترا پُران شد و

روضه غنا چندی جولانگاه شغالان نقض و ریا گشت. طیور لیل بحرکت آمد و بدر منیر عهد مولی الأنام در خسوف اهل ظنون و اوهام مخسوف و مقنوع گشت. خصم الدّ فرحناک شد و امت مأیوس یحیی امیدوار گردید. محور میثاق در سجن نیّر آفاق قلعه بند گشت و عبدالحمید پلید به اغوای آن حزب عنید بر آن مظلوم فرید حمله‌ای شدید بنمود. عیون سگان ملاً اعلی خون بگریست و یوم "تالله تفتن کلّ شیء فی کلّ شیء من کلّ شیء الی کلّ شیء بنفس کلّ شیء" به وقوع بپیوست. حال ملاحظه نمائید که این زوبعه کبری چه بهار جان افزائی از پی داشت و این فتنه صمّاء چه انعکاسی در حیّز ادنی بینداخت. طوفانی اعظم از این سفینه حمراء را از بدایت جریانش در دریای بلا احاطه ننموده بود و تند بادی اشدّ از این ریح جفا بر نهال بیهمال پرورده دست بها از بدو نشئه‌اش در عالم ادنی نوزیده بود. با وجود این بلیّه کبری طولی نکشید که به اثر کلک دائم الجولان مرکز عهد و میثاق غبار تیره نفاق و شقاق فرو نشست و دلبر آمال در خلوتگاه قلوب جلوه‌ای محیّر العقول بنمود. صاعقه غیرت بغتّه درخشید و فئه ناکصه متکبران و گردنکشان را در اسفل درکات قنوط بینداخت غضنفر میثاق در بیشه حقیقت غرّشی بنمود که از نهیب فریادش شغالان نقض فریاد واویلا برآوردند و در حفرات یأس مقرّ گزیدند. ورقاء ایکه عبودیّت چنان نغمه و ترانه‌ای بزد که در اقصی ممالک غریبه، آن رنه ملکوتیه گروهی از پاکان و صاف دلان را از خواب غفلت بیدار کرد و بفکر زیارت آن روضه غنا و حدیقه غلبا بینداخت. ولوله در آمریک بیفتاد و پرچم امر بها در بعضی از عواصم اروپ منصوب شد. اولین

هیئت مجلّه زوّار بقعهٔ احدیهٔ احرام کعبه مقصود ببست و هلهه کنان آهنگ زیارت تربت بهاء بنمود. بساط احزان اهل حرم را در ارض اقدس درهم پیچید و اهل شکوک و عدوان را بنار اسف شدید بگداخت. رستخیز کبری در نقطهٔ واقعهٔ بین‌البحرین بر پا شد و جالس بر اریکهٔ ظلم و جفا را از اوج سریر سلطنت بینداخت و بخاک مذلت بنشاند. طوق اسارت از عنق مرکز عهد سلطان احدیت برداشت و بگردن آن ظالم بی‌باک بنهاد دهدد وفا از تتگنای زندان برهید و به اقالیم پر فسحت فرنگ پرواز نمود و ببدایع الحان پیام سلیمان سریر ملکوت ابهی را به اهل مدائن آن دیار برسانید. به اصبع اقتدارش حجر زوایهٔ اولین معبد الهی را در قطب آن مملکت بگذاشت و بنیاد بنیان متین قصر مشید بها را بقوه‌ای حیرت انگیز در قلوب برگزیدگانش بنهاد. در دامنهٔ کرم الهی هیکل موعود را بنا فرمود و بدست مطهر، عرش ربّ اعلی را در آن مقام مقدّس مسکن داد. مشروع عظیم اولین معبد پیروان امر الهی در مدینهٔ العشق بر اثر تعلیمات بهیّه‌اش اتمام پذیرفت و تموجات روحانیّه از آن مرکز انوار و مشرق اذکار سرایت به اقالیم مجاوره بنمود. نمایندگان ملل و نحل از اروپ و آمریکا و آسیا و افریک و ترک و تاجیک در ظلّ سراپردهٔ اسم اعظم محشور و بر خوان نعمتش وارد و از بدایع فیوضاتش مرزوق و مستمّد. محافل مقدّسهٔ روحانیّه واضعان اساس مدنیت بهیّهٔ الهیه در خاور و باختر بدلالت آن مبین آیات رحمانیه تأسیس یافت و حقیقت فائضهٔ کلیّهٔ قدسیّه در جمع آن نمایندگان امر حضرت ربّ البریه مجسم گشت. تباشیر یوم موعود که در سورهٔ هیکل، حضرت مقصود بآن اشاره فرموده از افق

عزّت طلوع یافت و علائم اولیّهایش پدیدار گردید. قوله عزّ بیانه: "سوف یرج الله من اکمام القدرة ایدى القوة و الغلبة و ینصرنّ الغلام و یطهرنّ الأرض من دنس کلّ مشرک مردود و یقومنّ على الأمر و یفتحنّ البلاد باسمی المقتدر القیوم و یدخلنّ خلال الدّیار و یأخذ رعبهم کلّ العباد هذا من بطش الله انّ بطشه شدید".

ای احبّای الهی، آوارهٔ مردود چون ناقض حسود و یحیای جحود و کریم عنود و عن ورائهم کلاب الأرض کلّها چنان تصوّر نمودند که ایجاد انقلاب و احداث فتن و اضطراب و ترویج شقاق و نفاق سدرهٔ الهیّه را از اشراق باز دارد و ماء ملح اجاج زفیر و لهییش را بیفسرد غافل از آنکه انقلاب بنفسه ممّد آئین نازنین است و امتحان و افتتاح از لوازم ضروریّه تقدّم و استحکام اساس امر حضرت رحمن. در لوحی از الواح این کلمات عالیات از سماء مشیّت نازل: "قل یا قوم اتمکرون فی امر الله و تخادعون به فی انفسکم فانّ الله اشدّ مکراً لو انتم من العارفين. فسوف یأخذکم بمکرکم و یرفع امره کیف یشاء و یعلن برهانه و یشبّ آیاته و لو یکرهونها هؤلاء المبغضین".

و همچنین میفرماید: "قد جعل الله البلاء غادیةً لهذه الدّسکرة الخضراء و ذبالةً لمصباحه الذّی به اشرقت الأرض و السّماء" و ایضاً میفرماید: "بالبلاء ربّینا الأمر فی القرون الماضیة سوف تجد الامر مشرقاً من افق العظمة بقدره و سلطان ... قد جعل الله البلاء اکلیلاً لرأس البهاء سوف تستضیء منه الآفاق" و در مقامی دیگر

می‌فرماید: "قل انّ البلاء ماء لما زرعناه فی الصّدر سوف تتبت منه سنبلات ينطق كلّ حبة منها: انّه لا إله الا هو العزيز الحكيم " و ايضاً می‌فرماید: "تالله الحقّ لو يحرقونه فی البرّ انّه من قطب البحر يرفع رأسه و ينادى انّه اله من فی السّموات و الأرض ولو يلقونه فی بئر ظلماء يجدونه فی اعلى الجبال ينادى: قد اتى المقصود بسلطان العظمة و الاستقلال ولو يدفنونه فی الأرض يطلع من افق السّماء و ينطق بأعلى النّداء، قد اتى البهاء بملکوت الله المقدّس العزيز المختار" تالله الحقّ بما فعلوا زاد لهيبها و اثمرت اغصانها و ارتفعت ندائها و اشتهرت آثارها و استحکمت اصولها و امتدّت ظلّها على العالمين.

ای برادران و خواهران روحانی، قدری تفکّر نمائید و در حوادث این سنین اخیره تقرّس فرمائید که بعد از افول کوكب میثاق آن کاذب لعین و فاجر مهین چه طوفان عظیمی بر پا نمود و چه هجوم عنیفی بر مؤسّسات و مقدّسات شرع بها کرد. پرده حیا آن سفیه مجنون بالمرّه بدرید و بر اصل شجره بهتانی نماند که وارد نیاورد. بتمام قوی بر قلع و قمع و تحقیر و تزییف آئین مقدّس برخاست و بنشاط و امیدی زاید الوصف کوس انقراض آتیّه امر حیّ لایموت را بر ملا بکوبید. بدشمنان داخل و خارج بپیوست و چون رقصاء زهر جفا بحامیان امر بها بچشانید. تیغ بجگرگاه فدائیان اسم اعظم زد و سیول دموع از عیون سگان ملأ اعلى جاری کرد. جند بها مقاومت نمودند و اعتنائی بترّهات و اراجیف و اکاذیب و همزات و لمزات آن ابلیس پر تدلیس نکردند در موارد بأساء و ضرّاء بعروۃ الوثقای توکل و تفویض

تمسک جستند و بکمال ادب و وقار از آن منشأ فساد و مزبله شیطانی احتراز جستند و تجنّب نمودند. از حرکات شیطانیّه‌اش هراسان نگشتند و به سعی و جدّیتی خلل ناپذیر در ایفای وظائف روحانیّه و استحکام مؤسّسات امریّه قدم بفشردند و ثبات و استقامت بنمودند. هزار شکر ربّ عزّت را که بتأییدات لا ریبیّه محیطهء متتابعه غیبیّه‌اش آنچه را آن سبّاحان بحر بلا در موطن اعلی متجاوز از هشتاد سال است در طلب و انتظارش گریان و نالانند از پس پرده قضا نمودار شد و دلبر آمال در موطن اصلی جمال ذو الجلال برقع از عذار بیفکند. نحیب و اوایلا از منابر و مقاعد علمای سوء مرتفع گشت و فریاد جان افزای واطوبی و وابشری از حنجر جنود منصوره جمال ابهی برآمد و خصم الدّ آئین حضرت بهاءالله از اوج ماه بقعر چاه بیفتاد و طنطنه و دمدمه کبری مبدل به مقهوریت عظمی گشت. سلسله ملوک قاجار در اوّلین قرن دور بهائی منقرض شد و نجم سلطنت و خلافت عثمانیان در مغرب زوال افول نمود. اهل بها در خطّه ایران از زندان غم برهیدند و در ظلّ ملک عادل حلاوت آسایش بچشیدند. دست تطاول کوتاه گشت و صبح آمال بدمید. معبد جلیل القدر در قطب آمریک برپا شد و ولوله بیت اعظم بغداد سطوت امر ملوک آفاق را در سبع طباق ذائع و شائع نمود. اعمده دیوان عدل الهی بر اساس رزین متین محافل مقدّسه روحانیّه منصوب گشت و آثار اوّلیه ارتفاع گنبد رفیعش در ارض میعاد در سایه مقامات مقدّسه پدیدار شد. منهج بیضاء در کلّ ارجاء نمودار گشت و میزان عدل منصوب شد و صراط امر کشیده گشت و المؤمنون کالبرق علیه یمرون.

حال، ای برادران و خواهران روحانی، اگر چنانچه در مستقبل ایام ناعقی دیگر بندا آمد و هیاهو و عربده‌ای جدید بینداخت هراسان مگردید و اعتنا نکنید بیان احلای مولای توانا مرکز عهد بها حضرت عبدالبهاء را بیاد آرید که در بحبوحهٔ بلا در سجن پر ابتلا خطاباً لأفنان سدرۃ المنتهی این کلمات درّیات را رقم فرمود. "امر عظیم است عظیم و مقاومت و مهاجمهٔ جمیع ملل و امم شدید است شدید. عنقریب نعرهٔ قبائل افریک و آمریک و فریاد فرنگ و تاجیک و نالهٔ هند و امت چین از دور و نزدیک بلند شود و کلّ بجمیع قوی بمقاومت برخیزند و فارسان میدان آلهی بتأییدی از ملکوت ابهی بقوّت ایقان و جند عرفان و سپاه پیمان "جند هنالک مهزوم من الاحزاب" را ثابت و آشکار کنند،" و ایضا می‌فرماید: "این موهبت عظمی و این منقبت کبری حال اساسش بید قدرت آلهیه در عالم امکان در نهایت متانت بنیان و بنیاد یافت و بتدریج آنچه در هویت دور مقدّس است ظاهر و آشکار گردد. الآن بدایت انبات است و آغاز ظهور آیات بیّنات. در آخر این قرن و عصر معلوم و واضح گردد که چه بهار روحانی بود و چه موهبت آسمانی".

ای برگزیدگان حضرت کبریا، روحی لحبّکم و خلوصکم و استقامتکم الفداء وقت آن است که بپاس این عنایت کبری و منحهٔ عظمی و بشارت امنع ابهی هر یک از جان بخروشیم و از روان بنوشیم و از تن بکوشیم تا بآنچه لازمهٔ عبودیت

صرفهٔ بختهٔ تامّه است در این کور بدیع و قرن مجید موقّق گردیم "لیقضی الله امرا کان مفعولا". از انقلاب خائف نگردیم و از تلّونات و حوادث این عالم ترابی نیندیشیم و از تطوّرات این امر اوعر خطیر مندهش و حیران نشویم بلکه بر ثبوت و استقامت و تعاون و تعاضد بیفزائیم و بقدر مقدور بکوشیم تا در این چند روز حیات باقیه بخدمتی که لایق آن آستان است موقّق گردیم.

و اختم القول بما نطق به لسان العظمة و الاقتدار فی لوحه البدیع: "امر عظیم است و مطلب بزرگ و یوم یومی است که می‌فرماید: یا بُنّی إِنَّهَا إِنْ تَكْ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ". ای قویّ قدیر، دست تضرّع ببارگاه قدست مرتفع امنای امرت را مأیوس مفرما و السن کائنات بذکر بدایع قدرتت ناطق وراثت امرت را بیش از پیش مدد بخش. جمعی از ظهور خفیّات امرت و بروز لطائف حکمتت واله و حیرانند، مصداق وعود منصوصهٔ کتاب اقدست را بر عالمیان ظاهر و آشکار کن. ملائکهء تأیید پی در پی بفرست و آن موطن اعلیٰ را جنّت ابهی نما. صوت رجال امرت را گوشزد اقالیم بعیده نما و مدینهٔ منورهٔ طهران را مطلع سرور عالمیان و مطمحن نظر جهانیان کن. عمود دیوان عدل اعظمت را به اصبع اقتدار بلند نما و امم و قبائل متنازعه را در ظلّ ظلیلش در آور. نقاب از وجه ناموس اعظمت بیفکن و بر فراز کرم الهی در ارض میعاد سرا پردهٔ وحدت عالم انسانی منصوب ساز. نهر دافق آئین نازنین را از قلّهٔ شاهقش جاری نما و حیات جدید بر عالم و

عالمیان مبذول کن. بیت اعظمت را از پنجهٔ اهل عدوان برهان و قدر و منزلتش را بر مدّعیان ظاهر و آشکار کن. حزب جائز را از شمال وهم به یمین یقین بکشان و بر زخم دل آن ستمدیدگان برحمت کبرایت مرهم نه. مدینهٔ عشق را شور و نشوری جدید عطا کن و اقالیم مجاوره را از چنگ آن قوم پر لوم نجات بخش. وراثت امرت را از تحدیدات ملکّیه و شئونات آفاقیّه و ظهورات ناسوتیّهٔ کونیّه پاک و منزّه نما و خلعت عزّ قدسی بهر یک بپوشان. از قید عسرت نجات بخش و باب رخا بر وجه منادیان امر بها بگشا. اسرار علم لدنی به پیروانت بیاموز و چشمهٔ صنایع بدیعه و اکتشافات عظیمه از آن قلوب مجرّدهٔ صافیه جاری نما. قوائم و دعائم صلح اعظم را بسر پنجهٔ اقتدار استوار فرما و محکمهٔ کبرایت را بقوّهٔ تعلیمات بهیّه ات در انجمن عالم تأسیس کن. این مور ضعیف را بخدمت امنای امرت موفّق دار و در اجرای وصایای محکمه ات تأیید بخش و بآنچه مایهٔ سرور و روحانیّت عزیزان تو است در جمیع شئون دلالت فرما توئی مجیر توئی دستگیر توئی مقتدر و توئی توانا

نوروز سنهٔ ۸۸

بندمه آستانش شوقی